

احمد عبدالصمد از نگاه بیهقی و منوچهری

دکتر نورالدین مقصودی
عضو هیأت علمی واحد تبریز

پروانه عشق آزادی
کارشناسی ارشد ادبیات فارسی

چکیده

مقام صدارت عظمی در تشکیلات حکومت غزنویان همواره از برترین جایگاه سیاسی و علمی و گاه نظامی برخوردار بود و سلاطین غزنوی برای گردش چرخ این امپراتوری عظیم به جهت آن که به بهره‌گیری از تدابیر هوشمندانه وزرای خود- که بالاترین مقام پس از مقام سلطان را دارا بودند- نیاز داشتند، سعی می‌کردند کسانی را به این منصب برگزینند که علاوه بر اشتها به سیاست و فراست و فضل و ادب، دارای توانمندی‌هایی نیز در عرصه نظامی باشند.

در این مقاله از احمد عبدالصمد مشاور آلتوتناش خوارزمشاه که پس از احمدحسن میمندی به وزارت مسعود غزنوی رسید، سخن گفته شده است و کردارهای وی در مقام کدخدایی آلتوتناش و نیز کفایت‌ها و تدابیر هوشمندانه این وزیر در امور دیوانی و نظامی بویژه در حساس‌ترین برهه تاریخ آن دوره که هجوم ترکمانان سلجوقی از یک سو و بی‌کفایتی و استبداد روزافزون مسعود از سوی دیگر، دولت مقتدر غزنوی را به سقوطی حتمی می‌کشانید، براساس مندرجات تاریخ بیهقی مورد تحلیل قرار گرفته است و نیز سعی بر این رفته است بازتاب شخصیت این وزیر ادب پرور و شاعر نواز در دیوان منوچهری دامغانی نمایانده شود.

کلید واژه‌ها:

احمد عبدالصمد، بیهقی، وزیر، مسعود غزنوی، آلتوتناش، منوچهری، خوارزم

مقدمه:

«حکومت‌های ایرانی از قرن چهارم هجری به بعد به تقلید از حکومت بغداد بتدریج به سوی تشکیل نظام اداری پیچیده روی آوردند. در دولت سامانی نُه دیوان در بنایی که در مجاورت کاخ شاهی بر پا شده بود، متمرکز بود و هر کدام از آنها توسط صاحب منصبی که رئیس اجرایی امور دیوان مربوطه بود، اداره می‌شد.» (باسورث، ۱۳۸۴: ۲۷).

«اما آنچه مسلم است در دولت غزنوی وجود سه دیوان در تشکیلات اداری آنها ضروری بود که عبارت بود از دیوان وزارت، دیوان رسایل و دیوان عرض و ریاست آنها به ترتیب با وزیر، رئیس دبیران و عارض بود که از قرار معلوم کلیه این افراد از میان ایرانیان انتخاب می‌شدند.» (همان: ۴۱) «دیوان وزارت در رأس این تشکیلات قرار داشت و وزیر به جهت آنکه علاوه بر دخالت مستقیم بر انتخاب صاحب منصبان دیوان‌های دیگر، بر امور منابع درآمدی و جمع‌آوری مالیات‌ها- که مهمترین رکن در اداره مؤثر دولت بود- نظارت داشت، می‌بایست از میان خاندان‌های معتبر انتخاب می‌شد. هم چنان که در دستگاه سامانی خاندان‌های نامداری نظیر خاندان بلعمی و غتبی که دیوان سالاران حرفه‌ای بودند، همچون خاندان‌های برمکیان و نوبختی در تشکیلات دولت عباسی، مدت‌های طولانی منصب وزارت را در دست داشتند.» (همان: ۲۷).

«همه کسانی که در دولت غزنوی منصب وزارت را عهده‌دار بودند، از میان مردان کار دیده و آشنا به فنون دیوانی و دبیری انتخاب می‌شدند. آنها معمولاً از خاندان‌هایی بودند که نسل اندر نسل بزرگان دیوانی را خدمت کرده و یا از اعضای دیوانی دولت

سامانی بودند که همانند بسیاری از امتیازات دیگر این دولت به غزنویان به ارث رسیده بودند.» (همان : ۵۵).

«چنان که ابونصر احمد بن علی بن عبدالصمد شیرازی وزیر مسعود و مودود غزنوی، در خاندانی نشو و نمو یافته بود که مدتی را در خدمت بزرگان دولتی کار کتابت و انشا کرده بودند. بنا به قول عتبی پدر احمد در خدمت سپاهسالار سامانی حسام الدوله ابوالعباس تاش ملبس دیوان رسالت و محرم اسرار وی بود.» (همان : ۵۶)

گذشته از آنچه ذکر شد، یکی از سیاست‌های سلاطین و بزرگان غزنه که به جرأت می‌توان آن را در میان حکام دیگر دوره‌ها بی‌نظیر دانست، گردآوری شاعران و گویندگان بزرگ در دربار خود بود. آنان با هوشمندی دریافته بودند که برای جاودانه ساختن نام و آوازه خود در تاریخ، هیچ تبلیغی سودمندتر از زبان شعر نیست. از این رو با فرا خواندن شعرا به دربار و بخشیدن صلات جزیل، آنها را به سرودن اشعاری در وصف لشکرکشی‌ها، فتوحات و نیز شکوه و اشرافیت دربار غزنه تشویق می‌کردند. مطالعه آثار شاعران این دوره همچون عنصری، فرخی و منوچهری نشان می‌دهد که غزنویان در این هدف خود کاملاً موفق بودند. بطوری که در هر قطعه‌یی از اشعار این شاعران به جهت راه داشتن آنها به مجالس و بزم‌های سلطانی و دیگر امرای درباری و نیز التزام خدمت ایشان در سفر و حضر، می‌توان نکته‌یی در باب زندگانی این افراد، از جمله : رفتار، عادات، سیاست آنان، احوال جامعه و نیز وقایع عمده آن روزگار، دریافت.

مقاله حاضر تأملی است در شخصیت و حیات سیاسی این وزیر برجسته و توانمند در امور دیوانی و نظامی دستگاه غزنوی از نگاه مورخ شهیر آن عصر ابوالفضل

بیہقی کہ با قلم موشکاف و بیانی شیوا و جادویی تمامی جوانب روشن و تاریک سیمای وی را براساس دیدہ‌ها و شنیدہ‌های خود کہ از منابع مؤثّق فراہم آورده، در پیش روی ما نمایانده است و نیز جلوہ آن در دیوان منوچہری دامغانی، شاعر معاصر بیہقی، کہ از ستایش‌گران بزرگان دربار غزنویان بودہ است.

لازم بہ ذکر است علت انتخاب احمد عبدالصمد برای بازشناساندن شخصیت وی این است کہ علی‌رغم این کہ بخشی قابل توجّہ از مطالب تاریخ بیہقی بہ بیان کردانی‌ها و تدابیر خردمندانہ این وزیر چہ در امور کشوری و چہ لشکری اختصاص دارد، اما هنوز جایگاہ شایستہ وی در میان سلسلہ پژوهش‌هایی کہ در زمینہ معرفی چہرہ‌های شاخص تاریخ بیہقی ارائه گردیدہ، خالی مانده است.



گذری بر احوال سیاسی احمد عبدالصمد

«براساس آنچه مورخین در شرح احوال وی گفته‌اند، نامش احمدبن علی بن عبدالصمد شیرازی مکنی به ابونصر، معروف به شمس الوزرا از کفاه رجال دربار مسعود غزنوی و از داهیان عصر بوده است. دوره خدمت دولتی حیات خود را با منصب کدخدایی در خدمت آلتونتاش خوارزمشاه آغاز کرد و بعد از وفات احمدبن حسن میمندی وزیر در سال ۴۲۴ ق. به وزارت مسعود رسید و تا پایان حیات مسعود به سال ۴۳۲ ق. وزارت او را داشت. پس از آن نیز مدت دو سال مودودبن مسعود وی را در وزارت برقرار داشت، سپس به جهت حسادت امرای سپاه مغضوب و از وزارت بر کنار گردید و به زندان افتاد و در اثر بدرفتاری که در محبس با او می‌شد، در گذشت. اما منابع متأخر می‌گویند که وی را دشمنانش به زهر کشتند.» (عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۹۳)

جلوه‌های هوشمندی و کفایت احمد عبدالصمد در مقام کدخدایی آلتونتاش خوارزمشاه

بیهقی همواره از خواجه احمد با احترام و با القاب خواجه بزرگ و خواجه عمید یاد می‌کند و می‌گوید: «خواجه عبدالصمد کدخدای خوارزمشاه در کاردانی و کفایت یار نداشت» (دکتر فیاض، ۱۳۸۳: ۳۰۶). چنان که گزارش وی از دسیسه پنهانی بوسهل زوزنی عارض در باب کشتن خوارزمشاه از هوشمندی و شجاعت این مرد حکایت دارد. به گفته بیهقی هنگامی که «بوسهل در سر سلطان نهاد که خوارزمشاه آلتونتاش راست نیست و او را به شبورقان فرو می‌بایست گرفت و مسعود را وادار به

نوشتن نامہ‌یی کرد بہ خطّ خود، پوشیدہ از وزیر و دیگران بہ سوی قائد ملنجوق فرماندہ لشکر گُجات کہ مقیم خوارزم بود و بہ خون خوارزمشاہ تشنہ، و او را بہ کشتن آلتونتاش تحریک کرد،» (ہمان : ۳۰۵) این احمد عبدالصمد بود کہ بہ واسطہٴ مسعدی وکیل در خوارزمشاہ در دربار مسعود از طریق مَعْمایی کہ با وی نہادہ بود، از واقعہ با خبر شد» (ہمان : ۳۰۶). و در خلوتی کہ با خوارزمشاہ ترتیب داد با شجاعت تمام از او خواست کہ تدبیر این توطئہ را بہ او واگذار کند و بہ خوارزمشاہ گفت: «دندانِ باید نمود، تا ہم اینجا حشمتی افتد و ہم بہ حضرت نیز بدانند کہ خوارزمشاہ خفتہ نیست و زود زود دست بہ وی دراز نتوان کرد ... و سری را کہ پادشاہی چون مسعود باد خوارزمشاہی در آن نہاد بیاید بریدن، اگر نہ زبانی سخت بزرگ دارد.» (دکتر فیاض، ۱۳۸۳: ۳۱۸).

پس از چندی خبر کشتہ شدن قائد کہ با ترفند شجاعانہٴ احمد عبدالصمد صورت گرفتہ بود، بہ دربار رسید. بیہقی در چگونگی این واقعہ می‌گوید: «قائد آن روز کہ دیگر روز کشتہ شد دعوتی بزرگ ساختم بود و قومی را از سر غوغایان حشم گُجات و جغرات خواندہ و برملا از خوارزمشاہ شکایت‌ها کردہ و سخنان ناملایم گفتہ تا بدان جای کہ «کار جهان یکسان بنماند، و آلتونتاش و احمد خویشتن را و فرزندان و غلامان خویشتن را آن، این حال را ہم آخری باشد. و پیداست کہ من و دیگر آزاد مردان بی‌نوایی چند توانیم کشید و این خبر نزدیک خوارزمشاہ آوردند. دیگر روز در بارگاہ قائد را گفت: دی و دوش میزبانی بودہ‌ای؟ گفت آری. گفت مگر گوشت نیافتہ بودی و نُقل کہ مرا و کدخدایم را بخوردی؟ قائد مراورا جوابی چند زفت‌تر باز داد. خوارزمشاہ

بخندید و در احمد نگریست. چون قائد بازگشت احمد را گفت خوارزمشاه که «باد حضرت دیدی در سر قائد؟» احمد گفت از آنجا دور کرده آید و بازگشت به خانه و رسم بود که روز آدینه احمد پگاه‌تر باز گردد و همگنان به سلام وی روند، ... قائد آمد و با احمد عتاب آمیز گفتن گرفت و درین میانه گفت: «آن چه بود که امروز خوارزمشاه با من می‌گفت؟» احمد گفت خداوند من حلیم و کریم است و اگر نی سخن به چوب و شمشیر گفتمی. تو را و مانند تو را چه محلّ آن باشد که چون دُردی آشامید جز سخن خویش گویند؟ قائد جوابی چند درشت داد چنان که دست در روی احمد انداخت. احمد گفت: این باد از حضرت آمده است، باری یک چند پوشیده بایست داشت تا آنگاه که خوارزمشاهی به تو رسیدی. قائد گفت به تو خوارزمشاهی نیاید و برخاست تا برود احمد گفت بگیرد این سگ را! قائد گفت که همانا مرا نتوانی گرفت. احمد دست بر دست زد و گفت: مردی دویست، چنان که ساخته بودند، پیدا آمدند و قائد را به میان سرای رسیده بود و شمشیر و ناچخ و تبر اندر نهادند و وی را تباه کردند و رسی در پای او بستند و گرد شهر بگردانیدند و سرایش فرو کوفتند و پسرش را با دبیرش باز داشتند.» (همان : ۳۱۱).

«به دنبال برملا شدن این توطئه، مسعود به توصیه‌ی وزیر احمد بن حسن میمندی برای پیشگیری از بروز فتنه در ثغر خوارزم و دلجویی از خوارزمشاه که «ترکی خردمند است و چون احمد عبدالصمدی باوی» (دکتر فیاض، ۱۳۸۳: ۳۰۷)، بوسهل زوزنی را از شغل عارضی بر کنار کرد و پس از ضبط تمام دارایی و کسانش، دستور داد او را در قهندز بازداشت کردند.» (همان : ۳۱۳).

توانمندی احمد عبدالصمد در ارائه تدابیر جنگی

«از این حکایت بر می آید احمد عبدالصمد در کارهای خوارزمشاه آلتوتناش و حدود خوارزم دخالت عظیم داشت و بیشتر امور به دست او می رفت؛ چنان که وقتی آلتوتناش در جنگ دبوسیه مأموریت یافت به مقابله با علی تگین رود،» (همان : ۳۲۴ / و نیز دهخدا، ج ۱، ۱۳۷۷، ۱۳۱۹) «احمد عبدالصمد در این جنگ نیز کارها کرد و احتیاطها بکار برد آن چنان که وقتی خوارزمشاه پانزده هزار لشکر سلطانی را که برای پشتیبانی و پیوستن به او، فرستاده شده بود، دید، ابتدا هراسید و گمان برد که جنگ با علی تگین خدعه جنگی است و قصد این لشکر، گرفتن خوارزمشاه است، لذا خود را فراهم بگرفت و کشتی از میان جیحون باز گردانیده بود، تا کدخدایش احمد عبدالصمد او را قوت دل داد.» (همان : ۳۱۷) «و پس از آن نیز وقتی در این جنگ خوارزمشاه در اثر اصابت تیری زخمی شد و شب بعد نیز درگذشت، خواجه عبدالصمد آن «مرد دانای بکار آمده» پس از آنکه مرگ خوارزمشاه آشکار شود، تصمیم گرفت که با علی تگین صلح کند تا بدین وسیله بتواند لشکر و خزائن و غلامان سرایی را بسلامت به خوارزم برساند. بهیقی می گوید: «این گرگ پیر جنگ پیشین روز بدیده بود و حال ضعف خداوندش، لطائف الحیل بکار برده و در شب کس فرستاده بود نزد کدخدای علی تگین محمود بیگ و پیغام داده و نموده و گفته که اصل تهوّر و تعدی از شما بود تا سلطان، خوارزمشاه را اینجا فرستاد و چون ما از آب گدازه کردیم واجب چنان کردی و به خرد نزدیک بودی که مهترت رسولی فرستادی و عذری خواستی از آن فراخ

سخنی‌ها و تبسّط‌ها که سلطان ازو بیازرد، تا خوارزمشاه در میان آمدی و به شفاعت سخن گفتی و کار راست کردی و چندین خون ریخته نشدی». (همان : ۳۳۳)

«علی تگین پیغام احمد عبدالصّمد را غنیمت شمرد و با فرستادن رسولی پیشنهاد صلح وی را پذیرفت. آلتونتاش که زخمی مهلک برداشته بود، به توصیه احمد عبدالصّمد کوشش کرد تا بر خویشتن چیره گردد و رسول علی تگین را به حضور پذیرد. وی با این ترفند توانست علی تگین را فریب دهد و احمد با پنهان داشتن مرگ خوارزمشاه که یک روز بعد اتفاق افتاد، با مهارت و احتیاط لشکر را بسلامت به خوارزم بازگرداند.» (همان : ۳۳۳)

«سلطان مسعود پس از دریافت خبر فتح بخارا که با شهادت خوارزمشاه و کاردانی احمد عبدالصّمد بدست آمده بود، نامه‌ای در تقدیر و نواخت خواجه احمد به خوارزم فرستاد که در آن «مخاطبه شیخنا» بود.» (همان : ۳۳۷) «و در روز بعد پسر آلتونتاش - هارون - را به جای پدر خوارزمشاهی داد و خواجه احمد عبدالصّمد را به کدخدایی او برگزید.» (همان : ۳۳۸)

کارایی و درخشش احمد عبدالصّمد در عرصه نظامی و دلیل انتصاب وی به وزارت

«پس از جنگ دبوسیّه و فتح بخارا به دست خوارزمشاه، سلطان چنان تحت تأثیر مهارت و خردمندی احمد عبدالصّمد در به سلامت بردن سپاه غزنوی از مهلکه، قرار گرفت که او را به جانشینی احمد حسن میمندی برگزید و بدین ترتیب منصبی شبه نظامی را به مقام کشوری تغییر داد. . بیهقی می گوید: «سلطان پس از مشورت با بونصر

مشکان در این باب و پس از تأمل در سوابق نامزدان پیشنهاد شده از سوی بونصر برای شغل وزارت همچون بوالحسن سیاری، بوسهل حمدوی، طاهر دبیر، طاهر مستوفی و بوالحسن عقیلی، چنین اظهار می‌کند که: «دلم براحمد عبدالصمد قرار بگیرد که لشکری بدان بزرگی و خوارزمشاه مرده را به آموی داند آورد. و دبیری و شمار و معاملات نیکو داند، و مردی هوشیار است.» (همان : ۳۴۸ / باسورت، ۱۳۸۴، ۵۹).

سپس در تعقیب این تصمیم، سلطان مسعود نامه‌یی به خط خود به خواجه احمد می‌نویسد و او را بی‌درنگ به درگاه می‌خواند با این فرمان که «با خواجه ماراکاری است مهم بر شغل مملکت»... و سپس از بونصر می‌خواهد که او نیز به خط خویش نامه‌ای بنویسد با «خطاب شیخی و معتمدی که دارد» و از او بخواهند فرزند خود عبدالجبار را با خود به همراه آورد و «چون حرمت بارگاه بیابد با خلعت و نواخت و قاعده و ترتیب به خوارزم بازگردد» و نیز می‌گوید: «از خویشتن نیز نامه‌نویس و مصرح بازنمای که از برای وزارت تا وی را داده آید، خوانده شده است، و در سر سلطان با من گفته است، تا مرد قوی دل گردد.» (دکتر فیاض، ۱۳۸۳ : ۳۴۹).

بونصر نامه سلطان را می‌نویسد و طبق فرمان از سوی خود نیز نامه‌یی بدین جمله درج آن ارسال می‌دارد «که ... چند دراز باید کرد، سخت زود آید که صدر وزارت مشتاق است که تا آن کس که سزاوار آن گشته است و آن خواجه سید است به زودی اینجا رسد و چشم کهتران به لقای وی روشن گردد.» (همان : ۳۴۹).

مهارت و تسلط احمد عبدالصّمد در فنّ دبیری

پس از چندی پاسخ نامه‌های خواجه احمد به دربار می‌رسد. بیهقی مضمون نامه‌های وی را که حاکی از مهارت خواجه در کتابت، خاصه در انشای مراسلات مهمّ سلطنتی - که یکی از امتیازات لازم جهت گزینش افراد عالی‌رتبه به مقام وزارت در آن دوره بود - چنین ذکر می‌کند: «فرمان عالی رسید به خطّ خواجه بونصر مشکان آراسته به توقیع و درج آن ملطفه به خطّ عالی، و بنده آن را به سرو چشم نهاده و بونصر مشکان نیز ملطفه‌یی نبشته بود به فرمان عالی و سخنی در گوش بنده افکنده که از آن سخت بشکوهید بدان سبب که چیزی شنود که نه بابت اوست و هرگز به خاطر نگذشته است و خویشان را محلّ آن نداند.» (همان : ۳۵۳) و جواب بونصر مشکان را هم نوشته بود: «به مخاطبه‌ی معتاد: الشیخ الجلیل السّید ابی‌نصر بن مشکان، احمد عبدالصّمد صغیره و وضعه، و با وی سخن بسیار با تواضع رانده چنان که بونصر از آن شگفت داشت و گفت: تمام مردی است این مهتر، وی را شناخته بودم اما ندانستم که تا این جایگاه است.» (همان : ۳۵۳).

«احمد عبدالصّمد روز چهارشنبه اوّل جمادی‌الأول ۴۲۴ ق. در نیشابور و در میان استقبال همگان به درگاه رسید در حالی که طبق فرمان فرزند خود عبدالجبار را نیز به همراه آورده بود.» (همان : ۳۵۳).

و پس از سه روز خواجه به خدمت سلطان رسید و در خلوتی که صورت گرفت «بسیار سخن رفت در معنی وزارت، تن در نمی‌داد و گفت بنده غریب است میان این

قوم و رسم این خدمت نمی‌شناسد، وی را همین شاگردی و پایکاری صوابتر و ... آخر قرار گرفت و وزارت قبول کرد.» و «پس از نوشتن مواضعه‌یی که در آن تمام شرایط را درخواست کرده بود و امیر به خطّ خویش آنها را جواب داده، روز دوشنبه ششم جمادی‌الاول خلعت وزارت پوشید (دکتر فیاض، ۱۳۸۳ : ۳۵۴).

بیهقی در شایستگی خواجه عبدالصمد بر مسند وزارت به آن هنگام که مسعود، میمندی را به وزارت منصوب می‌کرد و بوسهل زوزنی بادی گرفته بود که از آن هول‌تر نباشد و چنان وانمود می‌کرد که این وزارت بدو می‌داند ولی نپذیرفت، می‌گوید: «سلطان مسعود رضی الله عنه داهی‌تر و بزرگتر و دریافته‌تر از آن بود که تا خواجه احمد [حسن] بر جای بود وزارت به کسی دیگر دادی، که پایگاه و کفایت هر کسی می‌دانست که تا کدام اندازه است و دلیل روشن برین که گفتم آن است که چون خواجه احمد گذشته شد به هرات، امیر این قوم را می‌دید و خواجه احمد عبدالصمد را یاد می‌کرد و می‌گفت که این شغل را هیچ کس شایسته‌تر از وی نیست.» (همان، ۱۶۸) و در جایی دیگر احمد عبدالصمد را به کاردانی و نیکو خصلی در امور کشوری و لشکری، چنین می‌ستاید: «خواجه احمد به دیوان بنشست و شغل وزارت نیکو پیش گرفت و ترتیبی و نظامی نهاد، که سخت کافی و شایسته و آهسته و ادیب و فاضل و معاملات دان بود و با چندین خصال ستوده مردی تمام. و کارهای نیکو بسیار کرد که مقرر گشت که این محتشم چه تمام مردی بود ... و با این کفایت، دلیر و شجاع و با زهره، که در روزگار مبارک این پادشاه لشکرها کشید و کارهای با نام کرد.» (همان، ۳۵۵).

بازتاب شخصیت احمد عبدالصمد در دیوان منوچهری دامغانی

«منوچهری دامغانی نیز که قصایدی غراً در ستایش این وزیر کارداران دارد و به اعتقاد پژوهشگران ملجأ و پناهی برای این شاعر در مقابل رشک و بدسگالی حاسدان محسوب می‌شده است» (امامی، ۱۳۷۱: ۵۳)، در ضمن یکی از آن قصاید که خمربه‌ای است در مدح وزیر با مطلع:

«المِنَّه لله که این ماه خزانست ماه شدن و آمدن راه رزانست»

(منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۳)

او را شمس الوزرا و شمس الثقلان خوانده و معتقد است که در کار وزارت یگانه است و همواره مصلحت مُلک را می‌جوید:

چون دست وزیر ملک شرق که دستش	از باده گران نیست که از جودگران است
شمس الوزرا احمد عبدالصمد آن کو	شمس الوزرا نیست که شمس الثقلانست
آن پیشرو پیشروان همه عالم	چون پیشرو نیزه خطی که سنانست
این کار وزارت که همی راند خواجه	نه کار فلان بن فلان بن فلانست
بود آن همگان را غرض و مصلحت خویش	این را غرض و مصلحت شاه جهانست

جوانب تاریک شخصیتی احمد عبدالصمد از قلم موşkاف بیہقی

از آنجا کہ بیہقی مورّخی است منصف و همواره سعی می‌کند با نگاهی واقع‌گرایانه در باب حوادث و رجال تاریخ خود کندوکاو کند و حتّی جنبه‌های تاریک و نامقبول آنها را به صراحت باز نمایند، دربارهٔ احمد عبدالصمد با آن همه نیکو خصلی می‌گوید: «در همهٔ روزگار وزارت یک دو چیز گرفتند بر وی و آدمی معصوم نتواند بود، یکی آنکہ در ابتدای وزارت یک روز بر ملا خواجگان علی و عبدالرزاق پسران خواجه احمد حسن را سخنی چند سرد گفت و اندر آن پدر ایشان را چنان محتشم، سبک بر زبان آورد، مردمان، شریف و ضعیف، ناپسند شدند؛ و دیگر در آخر وزارت امیر مودود در باب ارتگین کہ خواهر او را داشت سخنی چند گفت تا این ترک از وی بیازرد و بدگمان شد و این خواجه در سر آن شد» (دکتر فیاض، ۱۳۸۳: ۳۵۵) و نیز بدان وقت کہ سلطان مسعود بوسهل حمدوی را به کدخدایی ری منصوب کرد و به بونصر مشکان دستور داد تا در نامه‌های توقیعی مخاطبۂ وی را «الشیخ العمید» کند؛ این امر موجب آزردهی احمد عبدالصمد گردید و توسط ابوالفضل بیہقی بونصر را پیغام عتاب‌آمیز فرستاد. «و بونصر کہ مردی محتشم بود و حدود را نگاه داشتی و با مردم بر سبیل تواضع نمودن و خدمت کردن سخت نیکو رفتی ... و با آنکہ چنین حدود نگاه داشتی، لجوجی بود از اندازه گذشته کہ البتہ رضا ندادی کہ وھنی به جای وی و دیوان وی بازگشتی، گفت: مکاشفت در چنین ابواب احمقان کنند، کہ اگر سلطان رکاب‌داری را برکشد و وزارت دهد حشمت و جانب فرمان عالی سلطان نگاه باید داشت نہ از آن

کس که ایستائیده باشد او را، اگر خامل ذکر باشد و اگر نباشد» و به بوالفضل گفت: «خواجۀ بزرگ را بگوی که من خداوند خواجۀ بزرگ را سخت دیر است تا شناخته‌ام و دانسته که صدری شهم و فاضل و دبیر و با کمال خرد است، و اگر بدین صفت نبودی آن درجه‌ی بزرگ نیافتی که از چندان مردان فحول که نام نبشته بودند و او داند که همه بزرگانند و به جاه و خدمت سلاطین تقدیم داشتند اختیار امیر بر وی افتاد و رسوم خدمت پادشاهان باشد که بر رأی وی پوشیده مانده است، که به خدمت پادشاه مشغول نبوده است و عادات و اخلاق ایشان پیش چشم نمی‌دارد و سروکار نبوده است او را با ایشان بلکه با اتباع ایشان بوده است. و نگویی که در کتب می‌بخوانده است، در چنین ابواب حال کتب دیگر است و حال مشاهدت دیگر. و این سلطان ما امروز نادره روزگار است خاصه در نبستن و نامه فرمودن و مخاطبه نهادن و مخاطبه این بوسهل به لفظ عالی خویش گفته است که عمید باید نبشت که ما از آل بویه بیشیم و چاکر ما از صاحب عبّاد بیش است و خواجۀ بزرگ داند که خداوند درین گفتار بر حق است.»

بونصر در ادامه پیغام خود به وزیر پس از باز نمودن جایگاه و شأن بوسهل حمدوی در دربار غزنویان خود را در مخاطبه نهادن بر وی ناگزیر از اطاعت فرمان عالی دانسته، با این حال یادآور می‌شود که فرمان وزیر را به هیچ حال سبک نمی‌دارد و به پیشگاه عالی عرضه می‌دارد.» (دکتر فیاض، ۱۳۸۳: ۳۷۲).

«احمد عبدالصّمد پس از دریافت پاسخ بونصر باز نمودن این حال را در حضور سلطان روا نمی‌دارد مبادا که این سخن به بوسهل برسد و از وی بیازارد و نیز از بونصر

مشکان می‌خواهد کہ چنین نصیحت‌ها را از وی بازنگیرد کہ «ہر چہ گوید مقبول القول و موجب الشکر باشد.» (ہمان: ۳۷۲).

آراستگی وزیر بہ چندین کمال از زبان منوچہری

احمد عبدالصمد گذشتہ از این کہ مردی داهی و آداب دان بود، در امور لشکری نیز از مہارت کافی برخوردار بود. ہم چنان کہ منوچہری شاعر ستایش‌گر وی نیز در قصیدہ‌ای بہ مطلع:

«الا یا خیمگی خیمہ فروہل کہ پیشاہنگ بیرون شد ز منزل»

او را بہ داشتن چندین ہنر می‌ستاید:

بزرگی را چنین باشد دلایل ...	گہر داری، ہنر داری بہ ہر کار
رسوم او فضایل در فضایل ...	حدیث او معانی در معانی
بلرزند از سنگین از زلازل	بلرزند از نہیب او نہنگان

(منوچہری، ۱۳۸۵: ۶۵)

موفقیت‌های نظامی احمد عبدالصمد در دوران وزارت

از گزارش‌های بیہقی چنین بر می‌آید کہ خواجہ احمد در ایام وزارت خود چندین مأموریت نظامی از مسعود دریافت کردہ و بخوبی از عہدہ آنها برآمدہ بود.

«اعزام به بلخ و تخارستان در سال ۴۲۴ ق برای فرونشاندن شورش ختلان به سبب آمدن کمیجیان به آن نواحی» (دکتر فیاض، ۱۳۸۳: ۳۸۲) و تدبیر در اغتشاشات خوارزم به سبب عصیان هارون بن آلتونتاش از جمله این مأموریت‌ها بود.

«پس از رفتن احمد عبدالصمد به بلخ و تخارستان، سلطان از او خواست تا در احوال خوارزم چاره‌ای اندیشد زیرا نامه‌هایی رسیده بود از خوارزم این که هارون لشکر می‌سازد و قصد حمله به مرو دارد و به سبب سوءظنی که در باب خواجه احمد یافته است و مرگ مشکوک برادرش ستی که در دربار مسعود خدمت می‌کرد موجب تشدید این بدگمانی شده، از این رو با اقدامی خصمانه کسان خواجه احمد را گرفته و اموالشان را مصادره کرده است.» (همان، ۴۱۲) «وزیر در پی این خبر برای مهار طغیان هارون به اقداماتی دست زد و بالاخره توانست با فراهم آوردن لشکری از محمودیان و آلتونتاشیان که در تبعیت وی بودند، دسیسه‌ای کرده، زمانی که هارون به قصد مرو از خوارزم خارج می‌شد، توسط غلامان سرایی او را به قتل رساند.» (همان: ۴۱۳)

اما شادمانی وزیر از این موفقیت چندان دوام نداشت، «زیرا بزودی خبر رسید که پسرش عبدالجبار به دست شکر خادم از افراد اسمعیل خندان پسر دیگر آلتونتاش خوارزمشاه کشته شده است. خواجه احمد پس از این خبر به ماتم فرزند نشست» (همان: ۴۴۱). بیهقی می‌گوید: «و از شهامت وی آن دیدم که آب از چشم وی بیرون نیامد و در همه ابواب بزرگی این مرد یگانه بود درین باب نیز صبور یافتند و پسندیدند.» (همان: ۴۴۷).

«بعدها احمد عبدالصمد توانست با بیرون راندن اسمعیل خندان و شکر خادم از خوارزم کین پسر و قومش را بگیرد و با تحریک شاه ملک یکی از سران نامدار ترکان غز که از پیش با سلجوقیان دشمنی داشت، خوارزم را از دست اولاد خوارزمشاه آلتونتاش جداسازد و مسعود را وادار کند تا منشور ولایت آنجا را به نام شاه ملک ارسال دارد.» (همان : ۶۶۰).

تکرار قصه وزراء- گرفتار آمدن در دام بدگمانی های سلطان

«پیش از آن نیز احمد عبدالصمد کار نواحی ختلان و تخارستان را سامان داده و ظفرمند به درگاه بازگشته بود.» (همان : ۴۱۶) اما با توجه به این که همواره در طول تاریخ، وزارت شغلی ناپایدار و پر خطر بود و مطالعه سرگذشت وزراء بزرگ نشان می دهد که بیشتر آنها گرفتار سرانجامی ناخجسته گردیده اند، احوال احمد عبدالصمد نیز از این قاعده و حکم جدا نبوده است زیرا علی رغم آن همه کفایت و از خود گذشتگی، رأی روشن و رهبری عالی که بیہقی بر آنها انگشت تأکید گذاشته است، دیری نپایید که مناسبات سلطان با وی تیره شد. مسعود روز به روز به وزیر بدگمان تر می شد تا به حدی که با اراده با هر گونه مقاصد او مخالفت می کرد. «از این رو هنگامی که خواجه احمد سعی کرد تا مسعود را از سفر جنگی اش به هند برای فتح قلعه العذرای هانسی و نیز اردوکشی به آمل و گرگان منصرف سازد، نتوانست در برابر خود رأیی های او موفق شود. سلطان حتی در خطرناکترین اقدام خود یعنی عزیمت به هندوستان که حاکی از ناتوانی وی در اداره حکومت بود، از مشاوره ی با وزیر اکراه داشت. زیرا در پاسخ

سخن بوسهل حمدوی که از وی خواست تا در این ابواب با وزیر- که بدان وقت در هیپان به سر می‌برد- مشورت کند، می‌گوید: «با وی می‌افکنی که او مردی معروف است؟» (همان : ۶۳۰) و نیز وقتی به اصرار درباریان نامه‌یی در این معنی به وزیر می‌فرستد، در جواب وی که به صراحت سلطان را از تصمیم نابخردانه‌اش باز داشته و «الحق سخن‌های هول باز نموده بود اکفاءوار و هیچ تیر در جعبه بنگذاشته» (همان: ۶۳۰)، می‌گوید: «این مرد خرف شده است و نداند که چه می‌گوید. جواب نویس که صواب این است که ما دیده‌ایم، و خواجه به حکم شفقت آنچه دید باز نمود و منتظر فرمان باید بود تا آنچه رأی واجب کند فرموده آید. که آنچه من می‌بینم شما نتوانید دید.» (همان : ۶۳۱).

بنابراین مخالفت‌های وزیر بود که سلطان روز به روز به او بی‌اعتمادتر می‌شد و بتدریج میانه آنها رو به سردی می‌گرایید. بیهقی درباره این پیشامد می‌گوید: «و طرفه‌تر آن آمد که بر خواجه بزرگ عبدالصّمد بدگمان شد با آن خدمت‌های پسندیده که او کرده بود و تدبیرهای راست تا هرون مخدول را بکشتند، و سبب عصیان هرون از عبدالجبار دانست پسر خواجه بزرگ و دیگر صورت کردند که او را با اعدا زبانی بوده است و مراد بدین حدیث آمدن سلجوقیان به خراسان است.» (دکتر فیاض، ۱۳۸۳، ۴۴۹).

«بهانه سلطان مسعود درباب سلجوقیان درخواست آنها از وزیر برای وساطت در نزد سلطان بود. رؤسای ترکمانان احمدبن عبدالصّمد را که سابقاً در خوارزم با او مراوده داشتند با فرستادن نامه بسیار فروتنانه‌ای به ابوالفضل سوری والی خراسان، به شفاعت برانگیخته بودند. آنها در آن نامه از محنت‌هایی که کشیده بودند، یاد کرده و به

سلطان ملتجی شده بودند و از او حمایت می‌طلبیدند و نیز التماس کرده بودند تا ولایاتی از خراسان به آنان ارزانی شود و آنان نیز در مقابل متعهد شده بودند که از میان رؤسای خود گروگانی به دربار غزنه بفرستند.

وزیر عبدالصمد و دیگر مشاوران کشوری سلطان عقیده داشتند حداقل تا زمانی که سلجوقیان نیت بد خود را آشکار نکردند پاسخ ملایمی بدانان داده شود. اما سلطان و امرای لشکر بر آن بودند که با شتابی هر چه تمامتر سلجوقیان را از میان برگیرند.» (همان، ۴۴۳ / باسورث، ۱۳۸۴، ۲۴۸).

و بدین ترتیب سوء ظنی که میان سلطان و وزیر سایه افکنده بود، روز به روز شدت می‌یافت تا جایی که در خلوت‌هایی که در باب ترکمانان می‌رفت، هر چه وزیر می‌گفت، امر به طعنه جواب می‌داد تا این که خواجه احمد در حضور بونصر مشکان زبان به شکایت گشود که: «می‌بینی آنچه مرا پیش آمده است؟ یا سبحان الله العظیم! فرزندی از من چون عبدالجبار با بسیار مردم از پیوستگان کشته و در سر خوارزم شدند تا این خداوند لختی بدانست که من در حدیث خوارزم بی‌گناه گونه بوده‌ام. من به هر وقتی که او را ظن افتد و خیال بندد پسری و چندین مردم ندارم که به باد شوند تا او بداند یا نداند که من بی‌گناهم و از آن این ترکمانان طرفه‌تر است و از همه بگذشته، مرا بدیشان میل چرا باشد تا اگر بزرگ گردند پس از آن که مرا بسیار زمین و دست بوسه داده‌اند وزارت خویش به من دهند؟! به همه حال‌ها من امروز وزیر پادشاهی‌ام چون مسعود پسر محمود، چنان دانم که بزرگتر از آن باشم که تا جمعی که مرا بسیار خدمت

کرده‌اند وزیر ایشان باشم و چون حال بدین جمله باشد با من دل کجا ماند و دست و پایم کار چون کند و رأی و تدبیرم چون فراز آید؟» (دکتر فیاض، ۱۳۸۳: ۴۵۰)

بونصر که از این بدگمانی سلطان به وزیر ناخشنود بود- و می‌گفت: «که خدای عزوجل داند که این وزیر راست و ناصح است و از چنین تهمت‌ها دور و با این که امیر چند بار این مهتر را بیازمود و خدمت‌های مهم فرمود، با لشکرهای گران نامزد کرد بر جانب بلخ و تخارستان و ختلان و بر وی در نهان موکل داشت سالاری محتشم را و خواجه این همه می‌دانست و از سر آن می‌گذشت و هیچ نصیحت بازنگرفت، اما ملوک را خیال‌ها بندد و کس به اعتقاد و دل ایشان چنانکه باید راه نبرد و احوال ایشان را در نیابد.» (همان: ۴۴۹ و ۴۵۰) - بدین سبب با احساس خطر از عواقب سوء این رفتارهای مستبدانه سلطان، دردمندانه از وی تقاضا کرد که: «مهمّات را نباید گذاشت که انبار شود، و خوار گرفتن کارها این دل مشغولی آورده است. یک چندی دست از طرب کوتاه باید کرد و تن به کار داد و با وزیر رأی زد ... که این مرد وزیر است و چند خدمت که وی را فرموده آمد نیکو به سر بُرد و جان و مال پیش داشت. بر وی بدگمان بودن و وی را متهم داشتن فایده چیست؟ که خلل آن به کارهای خداوند باز گردد، که وزیر بدگمان تدبیر راست چون داند کرد؟ که هر چه بیندیشد و خواهد که بگوید به دلش آید که دیگرگونه خواهد شنود جز بر مراد وقت سخن نگوید و صلاح و صواب در میان گم شود ... اگر رأی عالی بیند دل این مرد را دریافته آید، و اگر پس ازین در باب وی سخن گویند بی‌وجه بانگ بر آن کس زده آید، تا هوش و دل بدین مرد باز آید و کارهای خداوند نییچد و نیکو پیش رود.» (همان: ۴۵۱).

سلطان که خود به خوبی آگاہ بود کہ نمی‌تواند بہ آسانی از خدمتگذار کاردانی چون احمد عبدالصمد چشم بپوشد و معترف بود کہ «تا این غایت از این مرد خیانتی پیدا نیامده است. اما گوش ما را از وی پر کرده‌اند و هنوز می‌کنند» (همان، ۴۵۱ / باسورث، ۱۳۸۴، ۵۹) شفاعت بونصر را در دلجویی از وی پذیرفت. با این حال تَلون مزاج و افراط در میگساری و استبداد روزافزون سلطان مانع از عنایت وی بہ تدابیر مصلحانہ وزیر می‌شد.

«مناسبات عدم اعتماد میان سلطان و وزیر موجب گردید تا در موردی کہ در سال ۴۳۲ ق مسعود، احمد عبدالصمد را مأمور کرد تا با نیروی نظامی شاهزادہ مودود را بہ بلخ و تخارستان ہمراہی کند، وی برای پذیرفتن این وظیفہ سلطان را وا داشت تا بہ قبول شرایط ویژه‌ای تن در دہد. این پیمان نامہ کہ اضافہ بر مواضعہ‌یی بود کہ احمد عبدالصمد بہ هنگام قبول وزارت از سلطان دریافت کردہ بود، نشان می‌دہد کہ وی مایل بہ حفظ حقوق خود در مقابل دیوان عرض می‌باشد. مواد این مواضعہ از مناسبات وزیر با شاهزادہ، غلامان شاهی و رئیس آنان، سپہسالار کل و دیگر فرماندہان نظامی گفتگو می‌کند. او ہمچنین مدعی بود کہ بر ترتیبات پرداخت مستمری بر سپاہ نظارت کند و حتی عزل و نصب نایب عارض با او باشد.» (دکتر فیاض، ۱۳۸۳، ۶۲۳ / باسورث، ۱۳۸۴، ۶۰) بیہقی در مہارت وزیر احمد عبدالصمد در باب نوشتن مواضعہ کہ بار دیگر نشان گر کفایت فضل و خواجہ و آشنایی وی با رموز دبیری است، می‌گوید: «... و مواضعہ بہ خط خویش نبشتن گرفت و زمانی روزگار گرفت تا نبشتہ

آمد- و این خداوند خواجه چیزی بود درین ابواب و آنچه او نبستی چند مرد نبستی، که کافی تر و دبیرتر ابناء عصر بود.» (همان : ۶۲۳)

با این حال احمد عبدالصّمد را در نزد سلطان تا آخرین روزهای سلطنتش مقامی بلند بود و به سبب همین پایگاه بلند و نیز اشراف وی بر فنون نظامی و به جهت بهره‌مندی از تدابیر جنگی او، در لشکرگاهها نزدیکترین کس به سلطان بود. چنان که بیهقی دربارهٔ جنگ با ترکمانان و فرار از حصار دندانقان و رفتن به غرjestان و اردو زدن در آنجا و شرح لشکرگاه گوید: «و به لشکرگاه آمدیم و در همه لشکرگاه سه خر پشته دیدم یکی سلطان را و دیگر امیر مودود را و سه دیگر احمد عبدالصّمد را و دیگران سایه‌بان داشتند از کرباس و ما خود لت انبان بودیم.» (همان : ۵۹۱)

احمد عبدالصّمد و فرجام ناخجستهٔ او

«احمد بن عبدالصّمد هشت سال و تا پایان حیات مسعود وزارت او را داشت و پس از آن نیز دو سال در وزارت مودود بن مسعود بود.» (آثار وزرا، عقیلی، ۱۳۳۷ : ۱۹۳) در تاریخ وفات وی صریحاً چیزی نوشته‌اند. مرحوم دهخدا بر اساس گفتهٔ بیهقی در آنجا که گوید: «در آن سال که امیر مودود به دنبور رسید و کینهٔ سلطان شهید بازخواست و به غرنین رفت و به تخت ملک نشست و خواجه احمد را وزارت داد و پس از وزارت، خواجه احمد عبدالصّمد اندک مایه بزیست و گذشته شد.» (دکتر فیاض، ۱۳۸۳، ۳۱۸)، معتقد است که «احمد عبدالصّمد پس از قتل مسعود مدت کمی در قید حیات بوده است. و اگر گفتهٔ صاحب آثار آلوزرا که گوید «وی دو سال وزارت

سلطان مودود را داشته است»، قابل اعتماد باشد با توجه به سال جلوس مودود که ۴۳۲ ق بوده، ظاهراً وفات خواجه عبدالصمد به سال ۴۳۴ ق اتفاق افتاده است.» (دهخدا، ج ۱، ۱۳۷۷، ۱۳۳۳).

«در علت مرگ او در آثار الوزرای عقیلی آمده است که بعد از دو سال وزارت امیر مودود به قصد وی در قید و حبس افتاد و دشمنانش زهر در شربت‌تی تعبیه کردند و بدو دادند و از آن وفات یافت.» (آثار وزرا، عقیلی، ۱۳۳۷، ۱۹۳)

شاعر نوازی و ادب پروری احمد عبدالصمد

همان گونه که بیشتر اشاره گردید احمد عبدالصمد از ممدوحان منوچهری دامغانی شاعر دربار مسعود غزنوی بود. در دیوان این شاعر پنج قصیده در مدح وی دیده می‌شود که به غلط در نسخ خطی و چاپهای پیشین دیوان منوچهری در حق احمد بن حسن میمندی دانسته‌اند، در حالی که میمندی که در آغاز سال ۴۲۴ ق. روی در نقاب خاک کشیده، ممدوح منوچهری نبوده است. زیرا پیوستن این شاعر به دربار غزنه پس از وفات میمندی و وزارت یافتن احمد عبدالصمد در سال ۴۲۴ ق. بوده است. و منوچهری که تا سال فوت فلک المعالی منوچهری بن قابوس (۴۲۳ ق.) در دستگاه این امیر زیاری بوده و یا با وی ارتباط داشته، پس از فوت وی از مازندران یا اقامتگاه خویش آهنگ ری کرده و تا پیش از راه یافتن به دربار مسعود در این شهر به سر می‌برده است. آنگاه در آغاز سال ۴۲۴ ق. که خواجه احمد عبدالصمد به وزارت مسعود رسیده است، منوچهری نیز به امر سلطان و به امید پشتیبانی و نوازش این وزیر که خود

از کفات رجال و از منشیان بنام آن عصر و مردی ادیب و شعر دوست و فضل پرور بوده، به درگاه وی روی آورده است.» (منوچهری، ۱۳۸۵، ۱۸ و ۲۲) چنان که خود ضمن قصیده‌ای که در مدح وزیر احمد عبدالصمد سروده، می‌گوید:

نَجیبِ خویش را گفتم سبک‌تر	الا یا دستگیر مـرد فاضل ...
بیابان در نورد و کوه بگذار	منازلها بکوب و راه بگسل
فرود آور به درگاه وزیرم	فرود آوردن اعشی به باهل...
به عالی درگه دستور، کوراست	معالی از عالی وزأسافل
وزیری چون یکی والا فرشته	چه در دیوان، چه درصدر محافل ...
الا یا آفتاب جاودان تاب	اساس ملکت و شمع قبایل ...
خداوندا من اینجا آمدستم	به امید تو و امید مُفضّل

(همان، ۶۶ / به مطلع آن ر.ک: ۱۲)

منوچهری در دیگر قصایدش در مدح خواجه احمد عبدالصمد، وی را با صفاتی که انطباق کامل با اقوال مورخان در باب او دارد، ستوده است. از جمله در قصیده ذیل با مطلع:

«ابر آذاری چمن‌ها را پر از حورا کند
باغ پر گلبن کند، گلبن پر از دیا کند»

(منوچهری، ۱۳۸۵، ۲۵)

در مدح وزیر گوید:

آفتاب ملکت سلطان که دست جود او خواهد او را کز میان خلق بی همتا کند
بوی خلقتش خاک را چون عنبر اشهب کند رنگ رویش مشک را چون لؤلؤ لالا کند
روزم بزم از بخش مال و روز رزم از نعل خنگ روی دریا کوه و روی کوه چون دریا کند

و یا در قصیده دیگر که در وصف نوروز و جشن سده است با مطلع:

«نوروز روز خرمی بی عدد بود روز طواف ساقی خورشید خد بود»

(همان، ۲۹)

گوید:

آمد ای سید احرار! شب جشن سده شب جشن سده را حرمت، بسیار بود ...
می خور ای سید احرار، شب جشن سده باده خوردن بلی از عادت احرار بود
و در قصیده دیگر گوید:

«آمدت نوروز و آمد جشن نوروزی فراز کامگارا! کار گیتی ازه از سر گیر باز ...
خواجه احمد آن رئیس عادل پیروزگر آن فریدون فر کیخسرو دل رستم براز ...
و آن قلم اندر بنانش گه معز و گه مُذَل دشمنان زو با مذلت، دوستان با اعتزاز ...
قامت کوتاه دارد، رفتن شیر دژم گونه بیمار دارد، قوت کوه طراز»

(همان، ۵۵)

نتیجه گیری

احمدبن عبدالصمد مشاور کاردان آلتونتاش خوارزمشاه و آخرین وزیر مسعود غزنوی براساس آنچه که ابوالفضل بیهقی در اثر گران سنگ خود از شخصیت و حضور مؤثر وی در مقام کدخدایی آلتونتاش و نیز در مقام وزارت سلطان مسعود به دست داده است، و با توجه به توصیفات منوچهری دامغانی از این وزیر ادب دوست، به جرأت می توان او را به عنوان یکی از فحول مردان عصر غزنوی با کارنامه درخشانی از سیاست های اندیشمندانه و کارگشا در همه عرصه های مذکور معرفی نمود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ

- ۱- امامی ، نصراله ، ۱۳۷۱ ، ادوار زندگی و آفرینش های هنری ، انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز ، چاپ دوم
- ۲- بتسورث ، ادموند کلیفورد ، ۱۳۸۴ ، تاریخ غزنویان ، ترجمه حسن اندیشه ، انتشارات امیر کبیر ، جلد اول و دوم ، چاپ ، چاپ چهارم .
- ۳- حاجی بن نظام عقیلی ، سیف الدین ، ۱۳۳۷ ، آثار الوزراء ، به تصحیح میر جلال الدین حسینی ارموی ، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۴- دهنخدا ، علی اکبر ، ۱۳۷۷ ، لغت نامه ، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران .
- ۵- بیہقی ، ابوالفضل ، ۱۳۸۳ ، تاریخ بیہقی ، به تصحیح علی اکبر فیاض ، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد ، چاپ چهارم .
- ۶- منوچہری دامغانی ، ۱۳۸۵ ، دیوان ، تصحیح دکتر محمود بیرسیاقی ، انتشارات زوآر ، چاپ ششم